

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (حج: ۱)

زلزله‌ی قیامت در نگاه عادی ما این است که گویی خدایی که در آسمان نشسته، جهان را زیر و رو می‌کند و زلزله‌ای آسمان و زمین را فرا می‌گیرد؛ همچون زلزله‌ای که ما در این جهان می‌بینیم، اما با شدتی بیشتر. اما حقیقت این است که آن زلزله، زلزله‌ی واقعیت است؛ واقعیتی که اکنون نیز برقرار است و هر چند وقت یک‌بار، به‌نحوی بخشی کوچک از آن زلزله را می‌بینیم؛ همچنان که در حوادثی که در اجتماع پدید می‌شود مشاهده می‌کنیم. زلزله‌ی واقعیت؛ همچون انسانی است که در خوابی خوش غرق است؛ وقتی بیدار می‌شود و شرایط سخت خود را می‌بیند، آن واقعیتی که با بیداری از خواب برای او روشن می‌شود، او را می‌لرزاند. اگر این لرزش هزاران و میلیون‌ها برابر شود، شبیه همان زلزله‌ی واقعیت حقیقی است که بخشی از زلزله‌ی قیامت است.

همه‌ی این واقعیت‌هایی که اکنون بر زندگی ما جاری است و پیوسته و پیوسته ما نسبت به آن‌ها در خوابی خوش به‌سر می‌بریم، همچون انسانی است که در پای کوهی سیل‌خیز به خوابی عمیق فرو رفته است؛ سیل در حال فراگرفتن اوست، اما در خواب خوش، خود را در قصری، در بستری نرم و راحت، در انواع لذت‌ها می‌بیند. اما لحظه‌ای که بیدار می‌شود، زلزله‌ی واقعیت او را به خود می‌آورد و ناگهان آن زلزله را می‌بیند.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ (حج: ۲)

آن زمانی که هر شیردهنده‌ای از طفل خود فاصله می‌گیرد، هر انسانی از همه‌ی این تعلقاتی که پیوسته از شیرهی جان و شیرهی زندگی‌اش به آن‌ها تزریق می‌کند، کنده می‌شود. این کنده‌شدن به‌خاطر غفلتی است که از او گرفته می‌شود؛ چشمانش باز می‌شود و واقعیت را می‌بیند؛ واقعیتی که در این جهان وجود دارد.

وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا (حج: ۲)

هر انسانی که آستن اهداف، مسائل، برنامه‌ریزی‌ها، آرزوهای طولانی، تخیلات، رؤیاها، افکار، و همه‌ی برنامه‌هایی که برای این امور وهمی و خیالی برای خود چیده است، ناگهان از او کنده می‌شود؛ به‌خاطر این زلزله‌ی واقعیت.

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (حج: ۲)

انسان‌هایی که از خواب بیدار شده‌اند و این واقعیت‌های هستی را می‌بینند، چنان بر آن‌ها سنگین می‌شود که گویی در مستی هستند؛ اما این مستی از آن روست که این واقعیت بی‌نهایت بروز پیدا کرده است. این وضعیت انسان در این جهان، و همه‌ی آنچه در این جامعه و در هر جامعه‌ای، در جامعه‌ی انسانی و در بشریت رخ می‌دهد، بخش کوچکی از آن زلزله‌ای است که واقعیت برای ما به ارمغان می‌آورد. زلزله‌هایی که در جامعه رخ می‌دهد، همچون حوادث اخیر، آن فشار و سنگینی، آن خون‌فشانی و آن جگرسوزی که برای انسان دارد، بخشی کوچک از این واقعیت است. همه‌ی این‌ها ناشی از واقعیت وجودی ماست؛ واقعیت این جامعه است و واقعیت انسان‌های آن.

هر کسی از نگاه خود این واقعیت را می‌بیند، اما واقعیت ورای آن است و انسان حاضر نیست آن را ببیند تا زمانی که واقعیت، لخت و پوست‌کنده و برهنه، به این جهان بریزد. وقتی آن‌گونه فرو می‌ریزد، آن‌گاه ساعت فرا می‌رسد.

تعلقات انسان—تعلق به جناح‌ها، به افکار سیاسی، به خصلت‌های شخصیتی، به هویت مجازی، به آرزوها، به افکار، به توهمات، تخیلات و رؤیاها—همه از او فرو می‌ریزد. آن زمان که هر آنچه بر اندیشه، فکر و وجود انسان فرود آمده و تمام زندگی‌اش در آن جهت جریان یافته است، با همه‌ی وجود و زندگی‌اش آن بار مجازی و کاذب را حمل می‌کرده، فرو می‌ریزد.

زلزله‌هایی که در جامعه و در زندگی انسان رخ می‌دهد—در لحظه‌ای که انسان دچار مشکل می‌شود؛ مشکل خانوادگی، اجتماعی، کشوری، اغتشاش، اعتراض، یا هر چیز دیگر—بخشی از این واقعیتی است که در جهان بیرونی بروز می‌کند و نقطه‌ای کوچک از زلزله‌ی قیامت است. انسان به دلیل گرفتاری‌های خود، تا زمانی که آن حقیقت کامل بیرون نریزد، حاضر نیست رها کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ (حج: ۳)

انسان‌هایی که در برابر این حقیقت بی‌نهایت به مجادله می‌پردازند، بی‌آنکه در پی حقیقت، دانش و آگاهی باشند، و آنچه بر آنان رخ می‌دهد آن‌ها را بیدار و آگاه کند. هر سرکشی، از هر سو و به هر طریقی که رخ دهد، هر شیطنتی که از گوشه‌ای سربر آورد، به دنبال آن می‌روند؛ شایطین انس و جن، به زبان‌ها و گونه‌های مختلف؛ یکی به نام دین، یکی بر ضد دین، یکی به نام تبعیت از فلان فرد و دیگری در مخالفت با او. اما آنچه در نهایت یکی است، اتباع از شیطان مرید است؛ که تفاوتی ندارد. سرکشی، سرکشی در برابر حقیقت است؛ در برابر اینکه انسان در مقابل این حقیقت بی‌نهایت، مرزهایش را بشکند و به سیر حرکت به سوی خود و احیای خویش پردازد. این‌ها را رها می‌کند و مجادله را آغاز می‌کند. این زلزله‌هایی هم که رخ می‌دهد، مجادله را شدیدتر می‌کند و تبعیت از شیطان را افزون‌تر.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (حج: ۴)

این حقیقت جهان و واقعیت هستی است که هر کسی از شیطنت، از سرکشی تبعیت کند، دچار سقوط در دره‌ها می‌شود.

محال است که از آن طریق، راه صحیحی برای انسان گشوده شود. این مسیر فقط ضلالت است، فقط سقوط است، فقط انحراف است، فقط ضرر و خسارت است. هر چه بگذرد، زندگی او بدتر می‌شود. این آتش، زندگی او را می‌سوزاند؛ زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. تا زمانی که انسان به دنبال شیطنت و سرکشی و مجادله است و حقیقت را نمی‌بیند. این زلزله‌های مختصری که رخ می‌دهد—که بخش کوچکی، بخش بسیار کوچکی و بی‌ارزش از آن زلزله‌ی حقیقی است که در نهایت رخ خواهد داد—برای آگاهی انسان است؛ برای اینکه برخیزد، برپا شود، به فکر خود باشد، به خود باز گردد و خود، خانواده‌اش و جامعه‌اش را اصلاح کند. اما وقتی نتیجه معکوس می‌دهد و انسان به مجادله می‌پردازد و برخلاف مسیر حق و مسیر بی‌نهایت و نامتناهی، به سوی شیطان مرید می‌رود، به سوی سرکشی و مجادله می‌رود؛ این راه، جز آتش، راهی ندارد.